



Original Paper

Article History:

Received: 29 October 2025

Revised: 30 November 2025

Accepted: 23 December 2025

Published Online: 22 June 2025

Hermeneutic Narrative of the Trigger Mechanism in the Context of Structuralism

Afshin Maddah¹ (Corresponding Author), Fatemeh Binazadeh²

1. Department of Law, Karaj C., Islamic Azad University, Karaj, Iran.

E-Mail: afshinmaddah66@gmail.com

2. Department of Law, Karaj C., Islamic Azad University, Karaj, Iran.

Abstract

Background and Objective: The present study, focusing on the critical analysis of the "trigger mechanism" in international law, seeks to explain the multifaceted and challenging nature of this mechanism in the context of the contemporary international system. The main objective is to identify the link between power structure, legal interpretations, and their mutual influence on the legitimacy and effectiveness of this mechanism.

Method: The study was conducted with an interdisciplinary approach and a combination of hermeneutic and structuralist approaches. In the hermeneutic dimension, the analysis of legal texts and related international documents was carried out with respect to the horizon of interpreters' expectations, and in the structuralist dimension, power relations and mechanisms of domination were examined in determining the actual functioning of this mechanism.

Findings: The results show that the trigger mechanism is not a purely legal and predictable tool, but a flexible mechanism that depends on the balance of power among international actors. In the case study of Iran, this tool has exacerbated distrust, structural inequality, and political exploitation of international law, rather than ensuring security and justice.

Conclusion: A realistic understanding of the trigger mechanism requires simultaneous attention to "semantic hermeneutics" and "power-based structuralism." Within this framework, solutions such as strengthening multilateral diplomacy, reviewing dispute resolution institutions, and expanding the discourse of structural justice are proposed to achieve a more just global legal system.

Keywords: Trigger mechanism, legal hermeneutics, structuralism, interpretation of international law, structural justice.

Citation: Maddah, A.; Binazadeh, F. (2025). Hermeneutic Narrative of the Trigger Mechanism in the Context of Structuralism. *Journal of Islamic Wisdom and Law*, 2 (3), 20-35. Doi: 10.71844/iwl.2024.1226218

Copyrights:

Copyright for this article is retained by the author (s), with publication rights granted to Journal of Islamic Wisdom and Law. This is an open – access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution License (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>), which permits unrestricted use, distribution and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited.





دوفصلنامه حکمت اسلامی و حقوق
ناشر: دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد
دوره ۲، شماره ۳، بهار - تابستان ۱۴۰۴
شاپا الکترونیکی: ۳۰۹۲-۶۶۵۳
Sanad.iau.ir/journal/iwl
Doi: 10.71844/iwl.2024.1226218



مقاله پژوهشی

تاریخچه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۸/۷

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۹/۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۲

تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۰۴/۰۱

روایت هرمونتیک از مکانیسم ماشه در بستر مکتب ساختارگرایی

افشین مداح^۱ (نویسنده مسئول)، فاطمه بینازاده^۲

۱. گروه حقوق، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران

afshinmaddah66@gmail.com

۲. گروه حقوق، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران

چکیده

پژوهش حاضر با رویکردی تحلیلی-انتقادی به بررسی «مکانیسم ماشه» در حقوق بین‌الملل می‌پردازد و می‌کوشد ماهیت پیچیده و چالش‌برانگیز این سازوکار را در چارچوب نظام بین‌الملل معاصر تبیین کند. تمرکز اصلی مطالعه بر شناسایی نحوه تعامل میان ساختار قدرت و تفسیرهای حقوقی و تأثیر متقابل آن‌ها بر میزان مشروعیت و کارآمدی این مکانیسم است. پژوهش با بهره‌گیری از رویکردی میان‌رشته‌ای انجام شده و تلفیقی از رهیافت هرمونتیک و ساختارگرایانه را به کار می‌گیرد؛ به گونه‌ای که از یک سو، متون حقوقی و اسناد بین‌المللی مرتبط با توجه به افق انتظارات و پیش‌فرض‌های مفسران تحلیل می‌شوند و از سوی دیگر، نقش روابط قدرت و سازوکارهای سلطه در شکل‌دهی به کارکرد عملی این مکانیسم مورد بررسی قرار می‌گیرد. یافته‌ها نشان می‌دهد که مکانیسم ماشه را نمی‌توان صرفاً ابزاری حقوقی، خنثی و قابل پیش‌بینی دانست، بلکه این سازوکار به‌شدت متأثر از توازن قدرت میان بازیگران بین‌المللی است. در مطالعه موردی ایران، اجرای این مکانیسم نه تنها به تضمین امنیت و عدالت نینجامیده، بلکه در عمل به تشدید بی‌اعتمادی، بازتولید نابرابری‌های ساختاری و گسترش بهره‌برداری سیاسی از قواعد حقوق بین‌الملل منجر شده است. بر این اساس، دستیابی به درکی واقع‌بینانه از مکانیسم ماشه مستلزم توجه هم‌زمان به ابعاد معناشناختی تفسیر حقوقی و ساختار قدرت حاکم بر نظام بین‌الملل است. در همین چارچوب، تقویت دیپلماسی چندجانبه، بازاندیشی در سازوکارهای حل‌وفصل اختلافات و گسترش گفت‌وگو میان عدالت ساختاری به‌عنوان راهکارهایی برای تحقق نظام حقوقی جهانی منصفانه‌تر پیشنهاد می‌شود.

کلمات کلیدی: مکانیسم ماشه، هرمونتیک حقوقی، ساختارگرایی، تفسیر حقوق بین‌الملل، عدالت ساختاری.

نحوه ارجاع به مقاله:

مداح، افشین؛ بینازاده، فاطمه (۱۴۰۴). روایت هرمونتیک از مکانیسم ماشه در بستر مکتب ساختارگرایی. دوفصلنامه حکمت اسلامی و حقوق. ۲ (۳)، ۲۰-۳۵

Doi: 10.71844/iwl.2024.1226218

Copyrights:

Copyright for this article is retained by the author (s), with publication rights granted to Journal of Islamic Wisdom and Law. This is an open – access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution License (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>), which permits unrestricted use, distribution and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited.



^۱ مکانیسم ماشه یا اسنپ‌بک به انگلیسی Snapback Mechanism، سازوکاری در چارچوب برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) بود که به اعضای دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد اجازه می‌داد در صورت نقض تعهدات از سوی ایران، بدون نیاز به رأی‌گیری، تحریم‌های قبلی شورای امنیت را دوباره اعمال کنند.

مقدمه:

حقوقدانان برجسته حقوق بین‌الملل، «مکانیسم ماشه» را به‌عنوان یکی از ابزارهای ویژه تضمین اجرای تعهدات در توافق‌نامه‌های چندجانبه تلقی می‌کنند که کارکرد اصلی آن، امکان بازگشت تحریم‌ها در صورت ادعای نقض تعهدات از سوی یکی از طرف‌هاست؛ این سازوکار به‌طور خاص در چهارچوب برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) مورد تحلیل و توجه گسترده در ادبیات حقوق بین‌الملل قرار گرفته است. (Klabbers, 2015; Crawford, 2019) مکانیسم ماشه زمانی فعال می‌شود که یکی از طرف‌های توافق به نقض تعهدات متهم گردد و اجرای آن به تفسیر متون حقوقی و اراده مشترک طرفین وابسته است. با این حال، رویکرد کلاسیک و صرفاً متنی قادر به تبیین پیچیدگی‌های تفسیری این سازوکار در بستر روابط سیاسی نیست، زیرا زبان حقوق بین‌الملل همواره متأثر از زمینه‌های تاریخی و بافتاری است. در این چارچوب، رهیافت هرمونتیک با توجه به پیش‌فرض‌ها و افق انتظارات مفسران، امکان تفاسیر متنوع از مکانیسم ماشه را آشکار می‌سازد. از سوی دیگر، رویکرد ساختارگرایانه نشان می‌دهد که معانی و کارکردهای حقوقی بدون توجه به شبکه‌های قدرت و روابط نهادی شکل نمی‌گیرند. بر این اساس، ترکیب دیدگاه‌های هرمونتیک و ساختارگرایانه، زمینه فهمی عمیق‌تر و انتقادی‌تر از ماهیت، کارکرد و چالش‌های اجرایی مکانیسم ماشه در حقوق بین‌الملل معاصر را فراهم می‌آورد.

مکانیسم ماشه به‌عنوان مفهومی نوظهور و چالش‌برانگیز در حقوق بین‌الملل، پس از درج در برجام مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. ماهیت این مکانیسم به نحوه تفسیر متون حقوقی و تأثیر رویکردهای قدرت‌محور وابسته است و قرائت‌های صرفاً سنتی توان تبیین پیچیدگی‌های اجرایی آن را ندارند، زیرا به‌شدت متأثر از شرایط تاریخی، سیاسی و ارزشی دولت‌هاست (طباطبایی موتمنی، ۱۳۹۶، ص. ۵۹). در این میان، رهیافت هرمونتیک با تأکید بر پیش‌انگاره‌های مفسران و تحولات محیطی، امکان تفسیرهای متفاوت از مکانیسم ماشه را نشان می‌دهد که خود موجب چالش در اجرای یکنواخت توافقات شده است (اعتمادی و امینی، ۱۳۹۸، ص. ۱۱۲). هم‌زمان، ساختارگرایی با تمرکز بر شبکه‌های قدرت و ساختارهای مسلط، تفسیر و اجرای مکانیسم ماشه را در چارچوب مناسبات قدرت جهانی قابل فهم می‌داند (سعیدی و احمدی، ۱۴۰۰، ص. ۱۸۷). بر این اساس، تحلیل دقیق این سازوکار مستلزم توجه توأمان به ابعاد هرمونتیک و ساختارگرایانه در حقوق بین‌الملل معاصر است.

هدف اصلی این پژوهش، واکاوی و تحلیل جامع مکانیسم ماشه در حقوق بین‌الملل بر اساس ترکیب دو رویکرد هرمونتیک و ساختارگرایی است. این پژوهش می‌کوشد نشان دهد مکانیسم ماشه صرفاً یک سازوکار حقوقی صلب و پیش‌بینی‌پذیر نیست، بلکه تفاسیر و کارکردهای آن به‌شدت وابسته به بسترهای ذهنی مفسران، پیش‌انگاره‌های فرهنگی، قدرت‌های ساختاری و زمینه‌های سیاسی است. در این راستا، پژوهش حاضر با تکیه بر مبانی هرمونتیک، به تبیین فرآیند فهم و تفسیر متون حقوقی مرتبط با مکانیسم ماشه می‌پردازد و سپس با بهره‌گیری از رویکرد ساختارگرایانه، نشان می‌دهد که چگونه قدرت‌های بزرگ و ساختارهای مسلط بر نظام بین‌الملل، ضمن تأثیرگذاری بر فرآیند تفسیر و اجرا، می‌توانند بسترهای حقوقی را در راستای منافع خود دست‌کاری کنند. هدف این است که الگویی تلفیقی برای تحلیل و نقد سازوکار ماشه ارائه شود که هم به ابعاد معنایی و تفسیری این سازوکار توجه کند و هم نقش شبکه‌های ساختاری و قدرت‌های برتر را در اجرایی شدن آن مورد توجه قرار دهد.

این مقاله می‌پرسد که چگونه می‌توان با ترکیب رویکردهای هرمونتیک و ساختارگرایانه، ماهیت، کارکرد و چالش‌های مکانیسم ماشه را در حقوق بین‌الملل تحلیل کرد و آیا اجرای این سازوکار صرفاً مبتنی بر قواعد تفسیری کلاسیک است یا متأثر از تحولات زمینه‌ای، پیش‌فرض‌های مفسران و ساختارهای قدرت نیز می‌باشد. همچنین میزان امکان اجرای عادلانه مکانیسم ماشه در نظم کنونی بین‌الملل مورد پرسش قرار می‌گیرد.

فرضیه اصلی و پاسخ کوتاه سوال این مقاله بر این مبنا استوار است که مکانیسم ماشه در حقوق بین‌الملل صرفاً یک ابزار حقوقی با اجرای قابل پیش‌بینی نیست، بلکه معنا و کارکرد آن متأثر از پیش‌فرض‌های تفسیری، شرایط سیاسی و ساختارهای قدرت مسلط است. به‌کارگیری رویکرد هرمونتیک می‌تواند به تفاسیر متنوع و حتی متعارض از یک متن واحد بینجامد و هم‌زمان، ساختارهای قدرت و منافع

دولت‌های بزرگ بر نحوه تفسیر و اجرای این مکانیسم اثرگذار باشند. از این رو، تنها با تلفیق رهیافت‌های هرمنوتیکی و ساختاری می‌توان تحلیلی واقع‌بینانه از مکانیسم ماشه ارائه داد.

۱. مبانی و مفاهیم:

۱-۱ متن برجام و مکانیسم ماشه:

برجام در چارچوب بند ۳۶، سازوکار ویژه‌ای را برای رسیدگی به ادعاهای «عدم پایبندی اساسی» هر یک از طرف‌ها پیش‌بینی می‌کند که هدف آن، جلوگیری از فروپاشی شتابزده توافق و فراهم‌سازی مسیری تدریجی، چندمرحله‌ای و سیاسی - حقوقی برای حل و فصل اختلافات است. مطابق این سازوکار، هر یک از مشارکت‌کنندگان برجام در صورت اعتقاد به نقض اساسی تعهدات از سوی طرف مقابل، می‌تواند موضوع را ابتدا در «کمیسیون مشترک» مطرح کند؛ نهادی که متشکل از نمایندگان همه طرف‌های توافق است و موظف می‌باشد ظرف مدت معین به بررسی موضوع بپردازد. در صورت عدم رضایت شاکی از نتیجه، موضوع می‌تواند به سطح وزیران امور خارجه ارتقا یابد و هم‌زمان، یا به‌طور جایگزین، به یک «هیأت مشورتی» سه‌نفره ارجاع شود که شامل یک عضو معرفی‌شده از سوی هر طرف اختلاف و یک عضو مستقل است. نظر این هیأت، ماهیتی غیرالزام‌آور دارد، اما باید در کمیسیون مشترک مورد توجه قرار گیرد. منطق حاکم بر این فرآیند، تأکید بر حل اختلاف درون‌توافقی، پرهیز از اقدامات یک‌جانبه و حفظ توازن میان تعهدات و حقوق طرف‌هاست، به‌گونه‌ای که بازگشت تحریم‌ها تنها در صورت طی کامل روندهای پیش‌بینی‌شده و استمرار اختلاف امکان‌پذیر شود.^۱

در بند ۳۷ برجام، در صورت تداوم اختلاف و باقی‌ماندن ادعای نقض اساسی پس از طی تمام مراحل پیش‌بینی‌شده، به مشارکت‌کننده شاکی اجازه داده می‌شود موضوع را به شورای امنیت سازمان ملل متحد ارجاع دهد. در این مرحله، سازوکار موسوم به «ماشه» فعال می‌شود که ویژگی منحصر به فرد آن، معکوس‌سازی منطق تصمیم‌گیری شورای امنیت است؛ بدین معنا که به‌جای نیاز به رأی مثبت برای اعمال تحریم‌ها، تداوم تعلیق تحریم‌ها منوط به تصویب قطعنامه‌ای جدید می‌گردد. اگر شورای امنیت ظرف مدت سی روز قطعنامه‌ای برای ادامه تعلیق تحریم‌ها تصویب نکند، کلیه تحریم‌های سابق شورای امنیت به‌طور خودکار بازمی‌گردند، بدون آن که امکان استفاده از حق وتو برای جلوگیری از این بازگشت وجود داشته باشد. برجام در عین حال تصریح می‌کند که بازگشت تحریم‌ها نباید آثار عطف به ماسبق داشته باشد و تعهدات انجام‌شده پیشین، از منظر حقوقی معتبر باقی می‌مانند. این سازوکار، اگرچه با هدف تضمین پایبندی و ایجاد ضمانت اجرای قوی طراحی شده، اما در ذات خود توازن شکننده‌ای میان حقوق قراردادی، نظم شورای امنیت و ملاحظات سیاسی قدرت‌های بزرگ ایجاد می‌کند و به همین دلیل، یکی از بحث‌برانگیزترین و مناقشه‌برانگیزترین بخش‌های برجام به‌شمار می‌رود.^۲

۱-۲ مکانیسم ماشه:

مکانیسم ماشه یا اسنپ‌بک یکی از مهم‌ترین ابزارهای حقوقی پیش‌بینی‌شده در برخی توافقات بین‌المللی است که با هدف تضمین اجرای کامل تعهدات و از طریق بازگشت خودکار تحریم‌ها در صورت نقض اساسی تعهدات طراحی شده است؛ این سازوکار به‌ویژه در برجام، بدون نیاز به تصمیم‌گیری جدید در شورای امنیت، نقش اطمینان‌بخشی متقابل برای طرف‌ها ایفا می‌کند (رحمانی فضلی و امینی، ۱۴۰۱، ص. ۸۴؛ جعفری و محمدی، ۱۳۹۹، ص. ۴۳). با این حال، فقدان صراحت حقوقی و اختلاف‌های تفسیری میان دولت‌ها موجب شده است که اجرای مکانیسم ماشه با چالش‌های جدی حقوقی و سیاسی همراه شود و به عرصه‌ای برای سنجش ظرفیت‌های تفسیری حقوق بین‌الملل و تأثیرگذاری ساختار قدرت‌های جهانی بدل گردد. این چالش‌ها در رویه قضایی بین‌المللی نیز بازتاب یافته است؛ چنان که دیوان بین‌المللی دادگستری در پرونده مربوط به بازرگانی تحریم‌های ایالات متحده پس از خروج از برجام، با احراز صلاحیت ظاهری خود بر اساس عهدنامه مودت ۱۹۵۵، بر لزوم رفع موانع مبادلات بشردوستانه و ایمنی هوانوردی تأکید نمود و بدین‌سان، نقش دادرسی بین‌المللی را در مهار آثار حقوقی و انسانی بازگشت ناگهانی یا تدریجی تحریم‌ها در قالب مکانیسم‌های اسنپ‌بک برجسته ساخت.

^۱ European Union. (2015). *Joint Comprehensive Plan of Action (JCPOA)*. Vienna.

^۲ United Nations Security Council. (2015). *Resolution 2231 (2015)*.

(International Court of Justice, 2018) این پیوند نشان می‌دهد که مکانیسم ماشه صرفاً یک ابزار قراردادی نیست، بلکه در عمل، موضوعی چندلایه میان حقوق، تفسیر و سیاست بین‌الملل است.

۱-۳ هرمنوتیک (هرمنوتیک):

هرمنوتیک یک شاخه فلسفی و نظری در حوزه معرفت‌شناسی و فلسفه زبان است که به مطالعه روش‌ها و اصول تفسیر و فهم متون به‌ویژه متون حقوقی و دینی می‌پردازد. خاستگاه هرمنوتیک به مباحث تفسیر متون مقدس بازمی‌گردد، اما با گذر زمان و توسعه‌ی نظریات اندیشمندانی چون شلایرماخر، هایدگر و گادامر، به یکی از مهم‌ترین جریان‌های فکری جهت تحلیل عمیق معنای متن و نقش زمینه و مفسر در ساخت معنا بدل شد (اکبری و رحیمی، ۱۴۰۰، ص. ۱۲۲؛ صحت و علیپور، ۱۳۹۸، ص. ۲۴۶). در عرصه حقوق بین‌الملل، هرمنوتیک به این پرسش می‌پردازد که چگونه متون حقوقی بسته به بافتار زمانی، هویت مفسران و شرایط سیاسی امکان برداشت و نتایج گوناگون را پیدا می‌کنند. رویکرد هرمنوتیک تأکید دارد که معنا نه فقط از متن بلکه در تعامل مفسر، متن و بافت تاریخی پدید می‌آید و هیچ تفسیری مطلق یا بی‌طرف نیست، بلکه همیشه آمیخته به پیش‌فرض‌ها و ساختارهای ذهنی است.

۱-۴ ساختارگرایی:

ساختارگرایی رویکردی معرفتی و اجتماعی است که بر نقش تعیین‌کننده ساختارهای کلان - از جمله روابط قدرت، نهادها و قواعد نانوشته - در شکل‌دهی به رفتار و معنای کنش‌های سیاسی و حقوقی تأکید می‌کند. این رویکرد، تحت تأثیر آراء فردیناند دوسوسور^۱، کلود لوی استروس^۲ و بعدها فوکو و بوردیو^۳ در علوم انسانی رواج یافت و به حوزه حقوق نیز ورود پیدا کرد (شوشتری و موسوی، ۱۴۰۱، ص. ۶). ساختارگرایی معتقد است که نظام‌های معنایی و حقوقی پیش از آن که بر پایه اراده فردی و تفسیر دل‌خواهانه باشند، در دل شبکه‌های نهادی، تاریخی و گفتمانی جای می‌گیرند که محدودکننده و جهت‌دهنده تفسیر و دریافت ما از متن و قانون هستند. در حقوق بین‌الملل نیز، ساختارگرایی تبیین می‌کند چرا و چگونه بازیگران قدرتمند، نهادهای مسلط و ردپای تاریخ بر فرایند تفسیر و اجرای مکانیسم‌هایی چون ماشه تأثیر می‌گذارند و حتی منافع خود را بگونه‌ای ساختاری در نصوص حقوقی وارد می‌نمایند.

مکتب ساختارگرایی با بهره‌گیری از مبانی فلسفی و اجتماعی ساختارگرایی کلاسیک، قرائتی متفاوت از معانی و واقعیات حقوق بین‌الملل ارائه می‌کند که در آن قواعد و هنجارهای حقوقی نه صرفاً محصول اراده دولت‌ها، بلکه برساخته‌ای از شبکه‌ای درهم‌تنیده از ساختارهای نهادی، روابط قدرت، نظام‌های گفتمانی و زمینه‌های تاریخی تلقی می‌شوند (احمدی و ترکی، ۱۴۰۰، ص. ۱۱۰). در این چارچوب، معنای هر قاعده یا سازوکار حقوقی - از جمله مکانیسم‌هایی چون ماشه - تنها در بستر نظم جهانی و ساختارهای مسلط قدرت بازتولید می‌شود و تفسیر و اجرای آن ناگزیر رنگ و بوی ساختاری و تاریخی می‌یابد. این منطق تحلیلی در بررسی رویه قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری نیز قابل مشاهده است؛ چنان که در تحلیل دستور صدور اقدامات موقت در قضیه ایران علیه ایالات متحده، دیوان با تمرکز بر مفاهیمی چون صلاحیت، فوریت و خطر ورود ضرر غیرقابل جبران، چارچوبی قضایی ترسیم می‌کند که پیامدهای آن فراتر از متن عهدنامه مودت ۱۹۵۵، به حوزه حقوق تحریم‌ها و سازوکارهای پاسخگویی حقوقی دولت‌ها در فضای پس‌ابرجام تسری می‌یابد. (Chachko, 2019) این هم‌نشینی تحلیل ساختارگرایانه و رویه قضایی نشان می‌دهد که حتی اعمال ostensibly بی‌طرفانه دادرسی بین‌المللی نیز درون ساختارهای قدرت و نظم نهادی جهانی معنا پیدا می‌کند و فهم واقع‌بینانه قواعد و سازوکارهای حقوق بین‌الملل، بدون توجه هم‌زمان به این زمینه‌های ساختاری، ناقص خواهد بود.

ساختارگرایی در حقوق بین‌الملل با تأکید بر اثرگذاری ناخودآگاه و غالباً غیرارادی ساختارهای قدرت، معتقد است که حتی قواعد و معاهدات به‌ظاهر شفاف نیز در عمل در بستر نابرابری‌های نهادی و روابط قدرت معنا می‌یابند و تفسیر نهایی آن‌ها از منطق ساختارهای مسلط تبعیت می‌کند. بر این اساس، قواعد حقوقی، به‌ویژه در حوزه‌هایی چون مکانیسم ماشه، در چارچوب دستور کار قدرت‌های بزرگ

¹ Ferdinand de Saussure

² Claude Lévi-Strauss

³ Foucault and Bourdieu

سامان می‌یابد و سهم کشورهای کمتر برخوردار در فرآیند تفسیر و اجرا به حاشیه رانده می‌شود (رحمانی فضلی و امینی، ۱۴۰۱، ص. ۹۲). از منظر ساختارگرایانه، حقوق بین‌الملل بیش از آنکه ابزار تحقق برابری مطلق باشد، کارکردی نظم‌بخش برای ساختار جهانی موجود دارد و از همین‌رو، تحلیل شکل‌گیری، تفسیر و اجرای سازوکارهایی مانند ماشه بدون توجه به پیوند آن با نهادهای تصمیم‌گیرنده عالی و شبکه‌های قدرت امکان‌پذیر نیست. این چارچوب نظری را می‌توان در رویه قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری نیز مشاهده کرد؛ چنان‌که دیوان در رأی نهایی خود در خصوص ایرادات ایالات متحده نسبت به صلاحیت دیوان، ضمن تبیین دامنه تعهدات ناشی از عهدنامه مودت ۱۹۵۵، تصریح می‌کند که اختلافات مرتبط با تحریم‌ها می‌توانند منشأ مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها باشند و از این طریق، چارچوبی قضایی برای واکنش حقوقی ایران نسبت به تحریم‌های مجدد در بستر منازعات مرتبط با برجام فراهم می‌سازد. (International Court of Justice, 2021) این هم‌پوشانی نظری و قضایی نشان می‌دهد که حتی مسیر دادرسی بین‌المللی نیز درون ساختارهای قدرت موجود عمل می‌کند و فهم کارکرد واقعی مکانیسم ماشه مستلزم تحلیل هم‌زمان قواعد حقوقی و زمینه‌های ساختاری حاکم بر آن است.

۲. مکانیسم ماشه در بستر مکتب ساختارگرایی:

مکانیسم ماشه، که به‌عنوان ابزاری برای بازگرداندن اتوماتیک تحریم‌ها در توافقات بین‌المللی نظیر برجام طراحی شده است، در بستر مکتب ساختارگرایی نه یک سازوکار صرفاً حقوقی یا قراردادی، بلکه تجلی عینی ساختارهای عمیق‌تر قدرت و نظم مسلط جهانی تلقی می‌شود (شوشتری و موسوی، ۱۴۰۱، ص. ۷). در این نگرش، ماهیت و کارکرد این مکانیسم بیش از آنکه از مفاد صریح و متن‌محور توافق ناشی شود، ریشه در روابط ساختاری میان دولت‌های صاحب نفوذ و نهادهای بین‌المللی قدرت‌محور دارد؛ به‌گونه‌ای که گنجاندن و فعال‌سازی آن بیش از بازتاب اراده برابر دولت‌ها، نشانه‌ای از تثبیت نظم نابرابر و سازوکارهای سلطه ساختاری کشورهای قدرتمند است. بازتاب عملی این تحلیل ساختارگرایانه را می‌توان در پیامدهای اقتصادی اعمال و بازاعمال تحریم‌ها در دوره پس‌برجام مشاهده کرد؛ چنان‌که بررسی صنعت هوانوردی ایران به‌عنوان یک مطالعه موردی نشان می‌دهد بازگشت تحریم‌های ایالات متحده نه تنها ثبات قراردادی و انتقال فناوری را با اخلال مواجه کرده، بلکه امکان برنامه‌ریزی اقتصادی بلندمدت را نیز به شدت تضعیف نموده و در عمل ضعف‌های ساختاری مکانیسم رفع تحریم‌ها در برجام را آشکار ساخته است. (Dadpay & Dadpay, 2019) این تجربه عینی مؤید آن است که مکانیسم ماشه، برخلاف ظاهر خنثی و حقوقی خود، در عمل درون شبکه‌ای از روابط قدرت عمل کرده و کارکرد آن بیش از هر چیز تابع ملاحظات ساختاری نظم بین‌المللی است.

در عینی‌ترین جلوه، مکانیسم ماشه نه تنها ابزاری حقوقی، بلکه تجسمی از برتری ساختارهای قدرت مسلط بین‌المللی محسوب می‌شود؛ چرا که بستر حقوقی آن به گونه‌ای طراحی شده که امکان اعمال اراده و تفسیر یکسویه از سوی کشورهای دارای قدرت برتر را فراهم می‌کند (شرقی، ۱۴۰۲، ص. ۷۳). ساختارگرایان بر این باورند که قاعده‌گذاری، تفسیر و حتی اجرای سازوکاری چون ماشه، عمدتاً محصول چانه‌زنی و تعامل در ساختارهای رسمی (شورای امنیت، نهادهای مالی بین‌المللی و ...) و غیررسمی (ائتلاف‌های منطقه‌ای، لابی‌های سیاسی) است که منافع کشورهای ضعیف‌تر در لایه‌های زیرین آن قرار می‌گیرد. به بیان دیگر، حقوق بین‌الملل و ابزارهایی همانند ماشه، در ساختارهایی شکل می‌گیرد که اصل "نفع مساوی دولتها" عملاً تابع روابط قدرت شده است.

از منظر ساختارگرایی، حتی شیوه تفسیر و اعمال مکانیسم ماشه تحت تأثیر ساختارهای زبان‌شناختی و معناشناختی نظام بین‌الملل قرار دارد؛ به‌گونه‌ای که قدرت معنادهی به توافقات و تصمیم‌ها عمدتاً در اختیار مجامع و بازیگران مسلط است و سایر کشورها —even— در صورت دارا بودن حق قانونی—از دسترسی مؤثر به ساختار تفسیری غالب محروم می‌مانند (باقری و یکتا، ۱۴۰۱، ص. ۴۰). بر این اساس، اختلافات تفسیری پیرامون شرایط اعمال مکانیسم ماشه کمتر ماهیتی صرفاً حقوقی دارد و بیش از هر چیز بازتاب توان کنش معنایی قدرت‌های مسلط در تولید، تثبیت و تحمیل قرائت‌های خاص از متون حقوق بین‌الملل است؛ امری که به‌روشنی در تلاش ایالات متحده برای فعال‌سازی پساتوافقی مکانیسم ماشه، علی‌رغم خروج رسمی از برجام، تجلی یافته و از سلطه ساختاری گفتمان آمریکایی در عرصه تفسیر و اجرای قواعد بین‌المللی حکایت می‌کند. این وضعیت را می‌توان در امتداد تنش‌های پیشینی تحلیل کرد که هنوز در دوره پیش از خروج رسمی آمریکا از برجام شکل گرفته بودند؛ چنان‌که بررسی حقوقی و سیاسی اقدام دولت ترامپ در تأیید مجدد پایبندی

ایران به برجام، علی‌رغم مخالفت‌های فزاینده داخلی، نشان می‌دهد چگونه تعامل میان الزامات حقوق داخلی ایالات متحده و تعهدات بین‌المللی آن، بستری از تعارض‌های تفسیری و نهادی ایجاد کرد که بعدها در منازعات مربوط به مکانیسم ماشه نقشی تعیین‌کننده ایفا نمود. (Daugirdas & Mortenson, 2017) این پیوند میان اختلافات گفتمانی اولیه و منازعات تفسیری بعدی مؤید آن است که فهم کارکرد مکانیسم ماشه بدون توجه به ساختارهای معناپرداز و روابط قدرت حاکم بر نظام بین‌الملل، تحلیلی ناقص و تقلیل‌گرا خواهد بود.

تحلیل ساختارگرایانه همچنین نشان می‌دهد مکانیسم ماشه نه یک سازوکار ایستا یا بی‌طرف، بلکه ابزاری پویا در تثبیت و بازتولید ساختارهای موجود قدرت جهانی است و مشروعیت حقوقی آن هم برآمده از همین ساختارهای تثبیت‌شده است. ساختارگرایان معتقدند که بقای این ابزار تا زمانی تضمین می‌شود که در راستای حفظ نظام مسلط نقش ایفا کند و به محض تغییر ساختارهای قدرت و جایگاه بازیگران بین‌المللی، معنا و کارکرد آن نیز دچار تحول خواهد شد (احمدی و ترکی، ۱۴۰۰، ص. ۱۱۹). به همین ترتیب، هرگونه تحول در روابط قدرت جهانی و الگوی تعامل دولت‌ها، به‌طور مستقیم بر ماهیت، شیوه اجراء و حتی مشروعیت مکانیسم ماشه تأثیر می‌گذارد و این رابطه متقابل ساختار-مکانیزم همواره استمرار می‌یابد.

۲-۱. مکانیسم ماشه در برجام:

پس از جنگ دوازده‌روزه اسرائیل علیه ایران، جامعه بین‌المللی به‌سرعت با شوک ناشی از بازآرایی قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی مواجه شد و یکی از فوری‌ترین پیامدهای این تحول، فعال‌سازی مکانیسم ماشه علیه ایران از سوی برخی قدرت‌ها و اعضای متعاهد توافق هسته‌ای بود؛ اقدامی که در چارچوب یک واکنش حقوقی - سیاسی به تحولات نظامی و امنیتی منطقه توجیه شد. فعال‌سازی این مکانیسم با استناد به مفاد برجام و قطعنامه ۲۲۳۱ شورای امنیت، به‌ویژه در بستر افزایش فشارهای سیاسی غرب، وارد مرحله اجرا گردید و ادعای نقض تعهدات هسته‌ای و تهدید صلح منطقه‌ای از سوی ایران، به محور استدلال کشورهای مخالف تبدیل شد؛ ادعایی که خود ریشه در دکتترین بازدارندگی حقوقی و تحلیل‌های ساختارگرایانه برای صیانت از منافع قدرت‌های بزرگ در منطقه دارد. کارکرد عملی این منطق بازدارنده را می‌توان فراتر از طراحی رسمی قواعد حقوقی، در تأثیر واقعی تحریم‌ها بر رفتار بازیگران اقتصادی مشاهده کرد؛ چنان‌که بررسی تجربی اجرای تحریم‌های ایالات متحده نشان می‌دهد تشدید اقدامات اجرایی و سخت‌گیرانه‌تر شدن سازوکارهای تحریمی، به‌طور مستقیم موجب کاهش تعاملات تجاری شرکت‌های خصوصی با دولت‌های هدف تحریم می‌شود و از این حیث، تحریم‌های بازگشتی (snapback) واجد قدرت بازدارندگی مؤثر در عرصه رفتار تجاری بین‌المللی هستند. (Early & Peterson, 2021) این پیوند میان تحولات امنیتی، سازوکارهای حقوقی و پیامدهای اقتصادی، مؤید آن است که مکانیسم ماشه نه تنها ابزاری حقوقی، بلکه بخشی از یک معماری ساختاری برای تنظیم رفتار دولت‌ها و کنشگران بازار در نظم پساجنگی منطقه‌ای و جهانی به شمار می‌آید.

در سطح حقوقی و ساختاری، فعال‌سازی مکانیسم ماشه علیه ایران را نمی‌توان صرفاً به‌عنوان واکنشی خودکار و خنثی نسبت به تخلف‌های ادعایی تفسیر کرد؛ بلکه این اقدام، به‌گفته بسیاری از حقوقدانان منتقد حقوق بین‌الملل، بازتابی از بازآرایی نظم قدرت و غلبه ملاحظات ژئوپلیتیک و امنیتی دولت‌های مسلط غربی پس از تحولات منازعه‌آمیز اخیر است. از این منظر، سازوکار ماشه در مسیری به‌کار گرفته شد که در آن، نهادها و قواعد تثبیت‌شده حقوق بین‌الملل، نه به‌عنوان ابزار تحقق بی‌طرفانه تعهدات قراردادی، بلکه به‌مثابه ابزاری انعطاف‌پذیر در خدمت پروژه‌های سیاسی و امنیتی قدرت‌های بزرگ ایفای نقش می‌کنند. (Koskeniemi, 2005; Klabbers, 2015)

با توجه به رویه عملی شورای امنیت، تفسیر و اجرای مکانیسم ماشه عمدتاً تابع اراده ساختاری اعضای دائم شورا و ترجیحات سیاست کلان آنان بوده است؛ امری که به باور شماری از حقوقدانان، مرز میان «حقوق» و «سیاست» را به‌شدت مخدوش می‌سازد. در همین راستا، برخی نویسندگان برجسته حقوق بین‌الملل، بهره‌گیری گزینشی از سازوکارهای قراردادی نظیر مکانیسم ماشه را نشانه‌ای از بی‌ثباتی تعهدات معاهداتی و غلبه منطق قدرت بر اصل حاکمیت قانون در نظم حقوقی بین‌المللی دانسته‌اند. (Crawford, 2019; Daugirdas, 2020). بر این اساس، مکانیسم ماشه بیش از آنکه تجلی اجرای وفادارانه حقوق معاهدات باشد، نمونه‌ای معنادار از سیاسی‌شدن ساختاری حقوق بین‌الملل در بستر منازعات قدرت تلقی می‌شود.

از منظر ساختارگرایی، اقدام به راه‌اندازی مکانیسم ماشه پس از جنگ دوازده‌روزه، بازتاب پیوند عمیق میان نظام حقوقی و نیروهای مسلط جهانی است؛ به این معنا که ابزارهای حقوقی تنها در چهارچوب منافع شبکه‌های قدرت شکل واقعی یافته و اجراء می‌شوند. برخلاف نمای ظاهری بی‌طرف و غیرجانبدار این مکانیسم، واقعیت آن است که دستیابی سریع به اجماع یا همراهی در احیاء تحریم‌ها، نتیجه حضور نهادهای و مستقل ساختار نابرابر نظام بین‌الملل است؛ ساختاری که برداشتهای مسلط از متن قطعنامه‌ها و توافقات را نیز جهت‌دهی می‌کند و نشان می‌دهد چگونه دگرگونی قدرت‌ها، جنگ‌ها و تحولات منطقه‌ای صرفاً از مسیر ابزارهایی مانند مکانیسم ماشه به پدیده‌هایی با پیامدهای عملی و ملموس تبدیل می‌شوند. در این چارچوب، پیامدهای فعال‌سازی مکانیسم ماشه علیه ایران در دوره پساجنگ دوازده‌روزه نه تنها به بازگشت همه تحریم‌های پیشین انجامید، بلکه زمینه تعلیق همکاری‌های فنی و بین‌المللی، لغو برخی معافیت‌ها و حتی امکان اتخاذ اقدامات سخت‌گیرانه‌تر از سوی قدرت‌های سیاسی را فراهم کرد که خود فشارهای اقتصادی تازه‌ای بر اقتصاد و سیاست ایران تحمیل نموده و بی‌ثباتی در ترتیبات امنیتی و حقوقی منطقه ایجاد کرده است. با این حال، این عملکرد عملی مکانیسم ماشه دقیقاً در بستر چارچوب حقوقی‌ای قابل تحقق شد که برجام به‌عنوان یک سند تفصیلی آن را طراحی کرده بود؛ سندی که تعهدات هسته‌ای، فرآیند رفع تحریم‌ها، سازوکار حل‌وفصل اختلافات و مراحل رویه‌ای بازاعمال تحریم‌ها از مسیر شورای امنیت را به‌طور مشخص تبیین می‌کند و بدین‌سان، مبنای حقوقی اصلی منازعات مربوط به تفسیر و مشروعیت مکانیسم ماشه را فراهم آورده است. (European Union External Action Service, 2015) در نتیجه، تجربه عملیاتی‌شدن ماشه در این مقطع به‌روشنی نشان می‌دهد که هرچند متن برجام چارچوب حقوقی لازم را مهیا می‌سازد، اما نحوه تفسیر و اجرای آن عمیقاً متأثر از ساختارهای قدرت حاکم بر نظام بین‌الملل است و قواعد حقوقی هرگز در خلأ عمل نمی‌کنند.

۲-۲. آثار اجرای مکانیسم ماشه علیه ایران:

اجرای مکانیسم ماشه و بازگشت تمامی تحریم‌های شورای امنیت علیه ایران، فضای داخلی کشور را با چالش‌های چندبعدی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مواجه می‌سازد؛ به‌گونه‌ای که بازگشت تحریم‌های نفتی و بانکی، محدودیت شدید در دسترسی به ارز، قطع تعاملات بانکی رسمی و دشوارتر شدن انتقال فناوری، عملاً بخش قابل‌توجهی از ظرفیت مبادلات خارجی و تولید صنعتی کشور را مختل کرده و در پی آن، کاهش درآمدهای دولت، افت ارزش پول ملی، تشدید رکود تورمی و تعمیق مشکلات معیشتی اقشار کم‌درآمد را به دنبال دارد. هم‌زمان، پیامدهای سیاسی و اجتماعی این وضعیت، در قالب افزایش فشارهای روانی ناشی از انزوای بین‌المللی، گسترش بی‌اعتمادی عمومی نسبت به کارآمدی نهادهای تصمیم‌گیر و تشدید اختلافات درون‌ساختاری نمود می‌یابد و با تعلیق برخی همکاری‌های فنی، به‌ویژه در حوزه هسته‌ای، روند پیشرفت علمی و فناوری کشور را با اختلال مواجه ساخته و زمینه مهاجرت بخشی از سرمایه انسانی متخصص را فراهم می‌کند. این آثار عملی را می‌توان در پیوند با نقدهای ساختاری وارد بر رژیم حقوقی عدم اشاعه تحلیل کرد؛ به‌ویژه آنجا که نشان داده شده است اجرای گزینشی قواعد و اعمال استثنای مبتنی بر قدرت در رژیم معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای، نه تنها تعهدات دولت‌ها را به‌شکلی نابرابر توزیع می‌کند، بلکه مشروعیت کلی نظام حکمرانی هسته‌ای را نیز تضعیف می‌سازد و زمینه استفاده ابزاری از سازوکارهایی چون مکانیسم ماشه را در بستر روابط قدرت فراهم می‌آورد. (Masni, 2021) بر این اساس، پیامدهای داخلی اجرای ماشه علیه ایران را باید نه صرفاً نتیجه یک فرآیند حقوقی، بلکه حاصل تلاقی نظم نابرابر حقوق بین‌الملل با سازوکارهای گزینشی اعمال تعهدات دانست.

اجرای مکانیسم ماشه نه تنها برای ایران، بلکه برای کل منطقه غرب آسیا پیامدهایی بنیادین به همراه دارد؛ از جمله تشدید تنش میان تهران و دولت‌های عربی و اسرائیل که به ناامن‌تر شدن محیط مبادلات نفتی و تجاری در خلیج فارس و تنگه هرمز، افزایش هزینه‌های بیمه و حمل‌ونقل دریایی و در نتیجه، به ثبات اقتصادی منطقه می‌انجامد. از منظر ژئوپلیتیک نیز فعال‌سازی این سازوکار می‌تواند زمینه‌ساز تقویت سیاست‌های تقابلی، گسترش تسلیحات جدید و شکل‌گیری دور تازه‌ای از رقابت‌های تسلیحاتی و امنیتی شود و هم‌زمان با دگرگون‌سازی قواعد ائتلاف‌های سیاسی - امنیتی منطقه، نقش قدرت‌های فرامنطقه‌ای مانند ایالات متحده و ناتو را در معادلات غرب آسیا پررنگ‌تر سازد؛ روندی که در مواردی حتی به سرریز بحران به کشورهای همسایه و افزایش بی‌ثباتی‌های داخلی آن‌ها از رهگذر مهاجرت یا تغییر الگوهای تجاری منجر می‌شود. این پیامدهای منطقه‌ای را می‌توان در پرتو نقدهای ساختاری وارد بر رژیم عدم اشاعه

بهتر فهم کرد؛ چراکه نشان داده شده است اعمال استثنای هنجاری مبتنی بر قدرت و اجرای گزینشی قواعد در چارچوب معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای، تعهدات دولت‌ها را به گونه‌ای نابرابر توزیع کرده و در نهایت مشروعیت نظام حکمرانی هسته‌ای را تضعیف می‌کند، وضعیتی که زمینه بهره‌گیری ابزاری از سازوکارهایی چون مکانیسم ماشه را در بستر روابط نابرابر قدرت فراهم می‌آورد (Masni, 2021). بدین ترتیب، آثار منطقه‌ای اجرای ماشه را باید بازتاب پیوند میان منطق امنیتی، حقوق بین‌الملل و ساختارهای نابرابر قدرت در نظام جهانی دانست.

در سطح بین‌المللی، اجرای مکانیسم ماشه علیه ایران غالباً به افزایش قطب‌بندی سیاسی و حقوقی میان قدرت‌های بزرگ مانند ایالات متحده، چین، روسیه و اتحادیه اروپا منجر می‌شود؛ به گونه‌ای که کشورهای غربی این سازوکار را ابزاری برای حفظ اعتبار نظام تحریم‌ها و نظم حقوق بین‌الملل تلقی می‌کنند، در حالی که رقبای غیرغربی - به‌ویژه چین و روسیه - مشروعیت و کارآمدی آن را مورد تردید قرار داده یا حتی به‌طور صریح با آن مخالفت حقوقی می‌کنند. تداوم این شکاف تفسیری و سیاسی، ضمن تضعیف انسجام شورای امنیت، به افزایش بی‌اعتمادی نسبت به سازوکارهای چندجانبه سازمان ملل متحد انجامیده و آثار عملی آن در اخلاص در قراردادهای اقتصادی با شرکت‌ها و کشورهای ثالث، کاهش اعتماد به امنیت سرمایه‌گذاری و تضعیف اعتبار خود برجام به عنوان الگویی برای حل‌وفصل مسالمت‌آمیز منازعات بین‌المللی قابل مشاهده است. این وضعیت در حالی شکل می‌گیرد که برجام به عنوان یک سند حقوقی جامع، چارچوبی تفصیلی برای تعهدات هسته‌ای ایران، رفع تحریم‌ها، سازوکار حل‌وفصل اختلافات و به‌ویژه مکانیسم بازگشت تحریم‌ها (snapback) فراهم کرده و مراحل رویه‌ای رسیدگی به ادعاهای عدم پایبندی و بازاعمال تحریم‌ها از طریق شورای امنیت را به صراحت تعیین نموده است؛ سندی که مبنای حقوقی اصلی مناقشات مربوط به تفسیر، اجرا و مشروعیت مکانیسم ماشه محسوب می‌شود (European Union External Action Service, 2015). بدین ترتیب، تعمیق اختلافات سیاسی پیرامون اجرای ماشه را می‌توان نتیجه‌ای از فاصله میان چارچوب حقوقی پیش‌بینی شده در متن برجام و واقعیت‌های رقابتی نظم قدرت در سطح بین‌الملل دانست.

۲-۳. مشروعیت مکانیسم ماشه علیه ایران:

از منظر جمهوری اسلامی ایران، تفسیر و اجرای مکانیسم ماشه به عنوان ابزاری برای بازگشت تحریم‌ها، اساساً فاقد مشروعیت حقوقی و سیاسی در بستر حقوق بین‌الملل است. ایران بر این باور است که استفاده از ماشه تنها در صورت اثبات نقض اساسی تعهدات هسته‌ای و طی فرآیند مشخص و مورد توافق تمام طرف‌ها در قالب برجام و قطعنامه ۲۲۳۱ شورای امنیت مجاز است. از دید ایران، پس از خروج یکجانبه آمریکا از توافق هسته‌ای و نقض تعهدات از سوی برخی اعضا، عملاً مشروعیت اخلاقی و حقوقی کشورهای محرک ماشه زیر سؤال رفته است؛ چرا که این کشورها با نقض توافق و عدم انجام تعهدات متقابل، صلاحیت استفاده از این سازوکار را ندارند. تحلیلگران ایرانی ضمن تأکید بر اصول حاکم بر حسن نیت، رعایت حقوق مساوی و منع سوءاستفاده از فرایندهای حقوقی، اقدام به فعال کردن ماشه را مصداق استفاده ابزاری از حقوق بین‌الملل توسط قدرت‌های بزرگ و تحقیر حقوق کشورهای مستقل می‌دانند. طبق این رهیافت، نه تنها مبانی حقوقی اعمال ماشه سست است، بلکه اساساً تقابل با روح حاکم بر مذاکرات و توافق چندجانبه و بی‌اعتنایی به اصول احترام متقابل و توازن بخشی در حقوق بین‌الملل محسوب می‌شود (معیریان و رحمانی، ۱۴۰۴، ص. ۸۸). در نقطه مقابل، کشورهای غربی (به‌ویژه سه کشور اروپایی و آمریکا) و اسرائیل، فعال‌سازی مکانیسم ماشه را اقدامی کاملاً مشروع و مبتنی بر سازوکارهای مصرح در برجام و قطعنامه ۲۲۳۱ قلمداد می‌کنند. از دید آنان، هدف اصلی مکانیسم ماشه، حفظ تمامیت توافق هسته‌ای و مقابله با هرگونه نقض صریح یا مخفیانه تعهدات هسته‌ای از سوی ایران است. آنان مدعی‌اند که حق فعال‌سازی ماشه برای هر یک از اعضای مشارکت‌کننده در توافق پیش‌بینی شده و حتی خروج آمریکا از برجام نیز، نه خللی در امکان ارجاع موضوع و حتی اعمال ماشه وارد می‌کند و نه از منظر ماهوی مانعی برای بهره‌برداری از این ابزار ایجاد می‌نماید (باقری و بیدگلی، ۱۴۰۴، ص. ۴۳). کشورهای مذکور، در توجیه مشروعیت اقدام خود، هم‌چنین به ضرورت حفظ امنیت بین‌المللی، جلوگیری از توسعه برنامه هسته‌ای پریسک و حمایت از نظم حقوقی جهانی استناد می‌کنند. با تفسیر موسع و اقتدارگرایانه از مفاد توافقنامه و قطعنامه ۲۲۳۱، این کشورها بهره‌برداری از ماشه را تضمینی برای بازدارندگی ایران و پاسخی مشروع به نقض احتمالی تلقی می‌کنند؛ فارغ از آنکه ایران این توجیه را رد و آن را خلاف قاعده حسن نیت، عقل سلیم حقوقی و عرف بین‌الملل می‌داند.

۳. مکانیسم ماشه و اصول حقوق بین الملل:

مکانیسم ماشه، به عنوان ابزاری برای بازگشت خودکار تحریم‌ها، یکی از مصادیق ویژه بهره‌گیری از سازوکارهای اجرایی در توافقات چندجانبه و نظام بین‌الملل محسوب می‌شود که مشروعیت آن، از منظر اصول بنیادین حقوق بین‌الملل، به رعایت قواعدی همچون صراحت، حسن نیت، منع تعسف و توازن حقوق و تعهدات وابسته است. بر این اساس، زمانی که مکانیسم ماشه در مقام واکنش به ادعای نقض تعهدات پیش‌بینی می‌شود، باید منطبق با اصل وفای به عهد و در چارچوب مقررات مندرج در اسناد بنیادین توافق اعمال گردد؛ باین حال، انتقادات جدی ناظر بر امکان تفاسیر موسع و بهره‌برداری ابزاری از این سازوکار مطرح شده است، زیرا در فقدان تفسیر مشترک و طی‌نشدن دقیق مراحل رویه‌ای، اصول برابری دولت‌ها و منع سوءاستفاده از حق با چالش مواجه می‌شود. از همین منظر، برخی حقوقدانان بر ضرورت نظارت نهادهای داور و اتکاء به مشورت جمعی در فعال‌سازی ماشه تأکید دارند تا از اقدامات یکجانبه و سیاست‌زده جلوگیری شده و احترام به خودمختاری دولت‌ها و نظم عمومی بین‌المللی حفظ گردد. این ملاحظات حقوقی، با تحلیل‌های انتقادی در خصوص روابط ایالات متحده و ایران نیز هم‌راستا هستند؛ به‌ویژه آنجا که نشان داده شده است بی‌اعتمادی ساختاری، عدم تقارن قدرت و شکنندگی ذاتی سازوکارهای توافقی همچون مکانیسم ماشه، سبب می‌شود ابزارهای ظاهراً حقوقی در عمل در معرض پویش‌های سیاسی پنهان قرار گیرند و کارکرد آن‌ها از منطق حقوقی صرف فاصله بگیرد. (Shafar & Mutmainah, 2020) بنابراین، مشروعیت مکانیسم ماشه تنها زمانی قابل دفاع است که اجرای آن در پرتو انصاف، نظارت نهادی و پرهیز از سلطه‌گری ساختاری صورت پذیرد.

با توجه به روندهای نوظهور حقوق بین‌الملل، مکانیسم ماشه به عنوان بازتابی از بحران در نظام ضمانت‌اجراهای بین‌المللی قابل تحلیل است؛ نهادهای سازوکار این سازوکار اگرچه در ابتدا با هدف افزایش کارآمدی و قابلیت اجرایی توافقات چندجانبه صورت گرفت، اما همواره این پرسش اساسی را برانگیخته که آیا بازگشت آنی تحریم‌ها با اصول عدالت، اختیار ملل و حاکمیت قانون سازگار است یا خیر. بر پایه اصول انصاف و تناسب، اعمال تحریم‌ها و بازاعمال خودکار آن‌ها باید پاسخی متوازن به نقض تعهدات بوده و بر ارزیابی عادلانه و عاری از پیش‌داوری نهادهای بی‌طرف استوار باشد؛ در غیر این صورت، خطر آن وجود دارد که مکانیسم ماشه به ابزاری برای اعمال سلطه سیاسی و تضعیف کارکرد واقعی نهادهای بین‌المللی بدل شده و بی‌اعتمادی نسبت به حاکمیت قواعد حقوق بین‌الملل را تشدید کند. اهمیت این ملاحظات زمانی برجسته‌تر می‌شود که به رویه قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری در پرونده «اموال معین ایرانی» توجه شود؛ جایی که دیوان ضمن رسیدگی به ادعاهای ایران درباره توقیف اموال دولتی آن کشور در ایالات متحده، حدود صلاحیت خود ذیل عهدنامه مودت را تبیین و دامنه نظارت قضایی را به صورت محتاطانه محدود ساخت. هرچند این رأی به‌طور مستقیم ناظر بر برجام یا مکانیسم ماشه نیست، اما نشان‌دهنده راهبرد حقوقی کلان ایران در بهره‌گیری از سازوکارهای قضایی بین‌المللی برای مقابله با تحریم‌ها و فشارهای اقتصادی است و به صورت غیرمستقیم تأیید می‌کند که تضمین مشروعیت و اثربخشی سازوکارهایی چون ماشه، مستلزم بازاندیشی در شیوه‌های نظارت نهادی و مرزبندی صلاحیت‌ها در نظم حقوقی بین‌المللی است. (International Court of Justice, 2019)

۳-۱. اصول ایجابی:

یکی از مهم‌ترین اصول تثبیت‌شده در حقوق بین‌الملل، اصل وفای به عهد یا «پایبندی به تعهدات قراردادهای» است که اساس کلیه روابط قراردادی دولت‌ها را شکل می‌دهد. مطابق این اصل، تمامی طرف‌های یک توافق بین‌المللی ملزم‌اند به مفاد و تعهدات مندرج در آن پایبند بمانند و در صورت نقض صریح یا ضمنی از سوی یکی از طرفین، طرف مقابل مجاز است به اقدامات جبرانی دست بزند. مکانیسم ماشه به شکلی صریح بر بنیان همین اصل شکل گرفته است؛ هدف اصلی آن نیز بازگرداندن توازن و اجبار عضو ناقض به احترام به توافق جمعی است. از نظر طرفداران اجرای ماشه، حقوق بین‌الملل این مجوز را می‌دهد که اگر عضوی مفاد توافق چندجانبه مثل برجام را نقض کند، دیگر اعضا بتوانند با رجوع به بندهای پیش‌بینی‌شده، اقدامات بازدارنده چون تحریم را مجدداً اعمال کنند تا اصل وفای به عهد مخدوش نشود. درک کارکرد این اصل نشان می‌دهد که مکانیسم ماشه، بیش از آنکه ابزار تحمیل فشار باشد، ضامن اجرای وفاداری به توافقات و جلوگیری از بی‌اثر شدن رژیم‌های حقوقی چندجانبه است (حسینی، ۱۴۰۴، ص. ۲۴). اصل مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها یکی دیگر از پایه‌های بنیادین حقوق بین‌الملل عمومی است که بر اساس آن، هرگاه دولت یا واحد بین‌المللی تعهدات خود را زیر پا گذارد،

دیگر اعضای جامعه بین‌المللی حق دارند واکنش حقوقی و سیاسی متناسب نشان دهند. مکانیسم ماشه، دقیقاً متکی بر این اصل طراحی شده است تا مجالی برای پاسخ‌گویی اعضای توافق به نقض احتمالی هسته‌ای و تعهدات سایر اعضا فراهم آورد. در نظریه معاصر مسئولیت دولت‌ها، این حق برای طرف‌های آسیب‌دیده محفوظ است که با بهره‌گیری از ابزارهای جبرانی، وضعیت پیشین را اعاده نمایند یا اعضای نقض‌کننده را به رعایت مجدد تعهدات وادار سازند. از این منظر، فعال‌سازی ماشه به‌منزله بهره‌برداری مشروع از حق واکنش جمعی و تضمین «اجرای موثر» حقوق بین‌الملل تلقی می‌شود، هرچند شروط و محدودیت‌هایی برای اعمال آن مثل تناسب و حسن نیت نیز باید در نظر گرفته شود (حسینی، ۱۴۰۴، ص. ۳۹). اصل امنیت جمعی یکی از اصول نوین در ساختار حقوقی ملل متحد و روابط بین‌الملل معاصر است که هدف آن واکنش هماهنگ جهانی با هر تهدید مهم علیه امنیت و صلح بین‌الملل است. در معماری حقوقی قطعنامه ۲۲۳۱ و توافق برجام، مکانیسم ماشه به‌عنوان ابزاری برای حفاظت از امنیت جمعی و جلوگیری از توسعه خطرناک برنامه‌های هسته‌ای پیش‌بینی شده است تا هرگونه نقض قابل توجه تعهدات، فوراً و بدون تعلل پاسخ داده شود. این اصل، حاشیه‌ای برای مشروعیت‌بخشی به اقدام جمعی نسبت به تهدیدات بالقوه یا بالفعل می‌آفریند و به جامعه جهانی اختیار می‌دهد برای حفظ ثبات و نظم بین‌المللی، تدابیر بازدارنده را عملی سازد. مکانیسم ماشه در همین چارچوب توجیه‌پذیر می‌شود؛ چراکه ابزاری برای حمایت از عدم اشاعه هسته‌ای و منع گسترش بی‌ثبات‌کننده سلاح‌های ممنوعه در منطقه و جهان محسوب می‌شود.

۳-۲. اصول سلبی:

یکی از اصول بنیادین حقوق بین‌الملل اصل تساوی حاکمیت دولت‌ها است؛ بدین معنی که هیچ دولتی حق ندارد بنا بر اراده و مصالح خود، از ابزارهای بین‌المللی برای تحمیل اراده یا مجازات بر یک دولت دیگر، خارج از سازوکارهای قانونی و برابر بهره‌برداری کند. در چارچوب مکانیسم ماشه، منتقدان بر این باورند که اجرای این مکانیزم عملاً زمینه‌ساز تبدیل حق حاکمیت کشورها به عرصه اعمال فشار از سوی دولت‌های قدرتمند می‌شود و به همین واسطه اصل برابری حقوقی دولت‌ها را خدشه‌دار می‌کند. این مسئله به ویژه زمانی تعمیق می‌یابد که برخی دولت‌ها (نظیر ایالات متحده پس از خروج از برجام) همچنان مدعی حق استفاده از ماشه هستند و از موقعیت خود در شورای امنیت برای پیشبرد منافع سیاسی بهره می‌برند. این وضعیت زمینه‌ساز نقض تساوی حقوقی دولت‌ها و محورهای عدالت محور حقوق بین‌الملل می‌شود و می‌تواند به روند بی‌اعتمادی و تضعیف مشروعیت نهادهای بین‌المللی دامن بزند (اکبری، ۱۴۰۴، ص. ۱۷). اصل عدم مداخله یکی دیگر از ارکان اساسی حقوق بین‌الملل عمومی است که اذعان می‌دارد هیچ کشوری یا نهاد بین‌دولتی نباید در امور داخلی و صلاحیت‌های سرزمینی یک دولت مستقل دخالت کند. منتقدان مکانیسم ماشه بر این اعتقادند که اجرای این ابزار حقوقی، عملاً دست دولت‌های غربی و اعضای قدرتمند شورای امنیت را برای مداخله در سیاست‌های داخلی، راهبردهای هسته‌ای و حتی اقتصاد ملی ایران باز گذاشته است. فعال‌سازی ماشه عمده‌تاً با هدف تغییر رفتار سیاسی و تحمیل استانداردهای مطلوب قدرت‌های بزرگ انجام می‌شود و این روند را می‌توان نمونه‌ای از عبور از خطوط قرمز اصل عدم مداخله تلقی کرد. استفاده از تحریم‌های فراگیر، مسدودسازی دارایی‌ها و فشار اقتصادی حاصل از ماشه، نمود بارز نقض استقلال تصمیم‌گیری دولت مورد هدف و دخالت آشکار در حوزه اختیارات داخلی آن است (اکبری، ۱۴۰۴، ص. ۲۳). اصل حسن نیت، جزو هنجارهای کلیدی و ساختاری حقوق بین‌الملل در تفسیر، اجرا و پایبندی به توافقات بین‌المللی است. این اصل ایجاب می‌کند که همه طرف‌ها نه تنها به ظاهر متن توافقات، بلکه به روح و هدف اصلی آن پایبند بمانند و از ابزارهای حقوقی به عنوان پوششی برای تحقق منافع یک‌جانبه اجتناب کنند. در نقد اجرای ماشه، بسیاری از متخصصان حقوق بین‌الملل معتقدند که استفاده ابزاری و گاه‌ا سیاسی از این مکانیسم، نشان‌دهنده فقدان حسن نیت در پیگیری اهداف توافق چندجانبه است و مغایر با فلسفه اعتمادسازی و همگرایی است. به باور این دسته، رجوع به ماشه باید در شرایط خاص و پس از فرایندهای شفاف و بی‌طرفانه صورت گیرد، وگرنه تبدیل به ابزاری برای تضعیف اصل اعتماد و بن‌بست پروژه‌های دیپلماتیک بین‌المللی خواهد شد.

۴. انتقادات وارد بر مکانیسم ماشه از منظر مکتب ساختارگرایی:

۴-۱. بازتولید نابرابری‌های ساختاری در نظم جهانی:

دیدگاه ساختارگرایانه نسبت به حقوق بین‌الملل تأکید می‌کند که قواعد و نهادهای بین‌المللی عموماً بازتابی از توزیع قدرت و سلطه به نفع بازیگران مسلط هستند و نه صرفاً نظامی خنثی بر مبنای عدالت یا توازن واقعی منافع. مکانیسم ماشه نمونه بارز یک ابزار ساختاری است که امکان اعمال اراده و سلطه قدرت‌های بزرگ—انحصارگران ساختار شورای امنیت و طرف‌های غربی توافق هسته‌ای—را بر دولت‌های پیرامونی همچون ایران فراهم می‌کند. این مکانیسم به شکلی طراحی شده که حتی در صورت خروج یک قدرت بزرگ از توافق (همچون آمریکا)، همان بازیگر همچنان می‌تواند با استناد به جایگاه خود در ساختار شورا، فعال‌سازی ماشه را دنبال کند، در حالی که کشور هدف نمی‌تواند از حقوق ساختارمند و واقعی خود برای رفع تحریم و دفاع مشروع بهره‌مند شود. از این رو، ساختارگرایان معتقدند که ماشه نه تنها نماد ساختار نابرابر قدرت در نظام بین‌الملل است، بلکه سبب بازتولید و تعمیق این نابرابری‌ها در رژیم‌های حقوقی معاصر می‌شود و نقض حقوق بنیادین ایران در عرصه بین‌الملل را به دنبال دارد.

۴-۲. ابزارسازی حقوق بین‌الملل و اقتصاد سیاسی سلطه:

ساختارگرایی به طور ذاتی با این فرض آغاز می‌کند که قواعد و سازوکارهای حقوقی هنگامی که در قالب تصمیمات اقتصادی و سیاسی اجرا می‌شوند، به ابزاری برای تثبیت منافع ساختاری بازیگران غالب تبدیل می‌شوند. مکانیسم ماشه از نگاه این مکتب نه یک واکنش واقعاً بی‌طرفانه حقوقی برای تضمین اجرای تعهدات، بلکه ابزاری برای اعمال فشارهای حداکثری بر ایران و ابزاری برای تداوم اقتصاد سیاسی سلطه در برابر کشورهای غیرهمسو با بلوک غرب است. این ابزار سبب تحریم‌های فلج‌کننده، کاهش منابع توسعه‌ای و فقر ساختاری در ایران می‌شود و نتیجه‌ای جز ادامه چرخه سلطه ساختارمند ندارد. در برابر چنین کارکردی، دفاع منطقی از ایران ایجاب می‌کند با برجسته‌سازی نقش مکانیسم ماشه به‌عنوان سازوکار نقض عدالت ساختاری و تهدیدی برای توسعه پایدار و استقلال اقتصادی، مقابل تفسیرهای یک‌جانبه و سلطه محور حقوق بین‌الملل ایستادگی کند.

۴-۳. تضعیف کنشگری مستقل دولت‌ها و معنزدایی از دیپلماسی جمعی:

یکی از انتقادات محوری ساختارگرایان، تأکید بر نحوه محدودسازی قدرت کنشگری دولت‌های غیربزرگ توسط ساختارهاست؛ به عبارت دیگر، رژیم ماشه اجازه نمی‌دهد ایران بتواند از ظرفیت‌های دیپلماسی جمعی و مشارکت برابر در نظام بین‌الملل بهره‌گیرد. مکانیسم ماشه، با بناکردن سازوکارهای تصمیم‌گیری بر پایه ساختار قدرت‌های غربی و دادن حق وتوی عملی به آن‌ها، باعث می‌شود اراده جمعی و مذاکرات چندجانبه به ابزاری فرمایشی برای تثبیت مطالبات یک‌جانبه تبدیل شود. در نتیجه، ایران همواره با تهدیدات ساختاری مواجه است و حتی فعالیت‌های قانونی و مشروع خود، مانند غنی‌سازی محدود تحت نظارت آژانس، ممکن است بهانه‌ای برای فعال‌سازی ماشه شود. حمایت از ایران در این پارادایم، یعنی بازشناسی و نقد عمیق فرآیندهایی که کنشگری مستقل را صلب، وابستگی ساختاری را تحمیل، و امکان حل اختلاف از طریق مشارکت برابر را از بین می‌برند.

۴-۴. غلبه تفسیر سلطه‌محور و بی‌اعتنایی به عدالت فراملی:

در چارچوب تحلیل ساختارگرایانه، معنابخشی به حقوق بین‌الملل و سازوکارهایی چون «مکانیسم ماشه» نه در پرتو اصول انتزاعی و آرمان‌گرایانه، بلکه از رهگذر فهم روابط قدرت، شبکه‌های سلطه و مناسبات نابرابر موجود در عرصه بین‌المللی صورت می‌گیرد. این رهیافت، مکانیسم ماشه را صرفاً یک نهاد حقوقی بی‌طرف نمی‌داند، بلکه محصولی تاریخی در خدمت الزامات و منافع دولت‌های هژمون تلقی می‌کند که حتی مفاهیم و ارزش‌هایی به‌ظاهر جهان‌شمول همچون «وفای به عهد»، «مسئولیت جمعی»، و «پاسخگویی بین‌المللی» را نه برای تحقق عدالت یا تضمین امنیت پایدار، بلکه به‌عنوان ابزارهایی برای تثبیت و بازتولید هژمونی سیاسی، اقتصادی و گفتمانی خود به کار می‌گیرند. در چنین ساختاری، تفسیر و اعمال مکانیسم ماشه عمدتاً در چهارچوب قرائت‌های غرب‌محور و سلطه‌جویانه انجام می‌شود

که بی‌اعتنا به زمینه‌های عینی، ویژگی‌های فرهنگی، و ملاحظات امنیت ملی کشورهای نظیر ایران است و به جای شکل‌گیری گفت‌وگویی برابر و چندصدایی، به حذف، بی‌صدا کردن و حاشیه‌راندن منافع و مطالبات کشورهای خارج از مدار قدرت هژمون می‌انجامد. بدین ترتیب، سازوکار ماشه نه تنها به حل مناقشات و تأمین امنیت جمعی کمکی نمی‌کند، بلکه به نوعی سازوکار شبه‌حقوقی بدل می‌شود که مشروعیت خود را از ساختارهای سلطه می‌گیرد و در عمل، ساختار حقوق بین‌الملل را به میزانی قابل توجه از بی‌طرفی و عدالت تهی می‌کند. در این بستر، دفاع از ایران و کشورهای مشابه، به معنای رجوع به یک گفتمان عدالت‌محور فراملی است؛ گفتمانی که به جای پذیرش بی‌چون‌وچرای قواعد تفسیرشده توسط قدرت‌های بزرگ، بر اصول مشارکت برابر، هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، و حق توسعه مستقل و متناسب با شرایط بومی تأکید دارد. این گفتمان، حق برخورداری برابر از فناوری صلح‌آمیز هسته‌ای را نه امتیازی ویژه بلکه یک حق مسلم می‌داند که باید برای همه دولت‌ها بدون تبعیض و تحت نظارت‌های شفاف و عادلانه به رسمیت شناخته شود. همچنین نقد سلطه تاریخی و انباشت تفاسیر یکجانبه غرب بر ساختارهای حقوقی جهان، جزء جدایی‌ناپذیر این رویکرد است، چرا که بدون به چالش کشیدن چارچوب‌های معنایی تحمیلی، امکان بازتعریف نقش حقوق بین‌الملل به عنوان بستر واقعی عدالت و همکاری بین‌المللی فراهم نمی‌شود. این نقد ساختاری، با هدف برهم زدن توازن کاذب قدرت و ایجاد فضایی برای حضور فعال بازیگران غیروابسته به هژمونی طراحی شده است تا صدای ملت‌ها و دولت‌هایی که تاکنون در حاشیه نگه داشته شده‌اند در فرآیندهای تصمیم‌سازی و تدوین قواعد بین‌المللی شنیده شود. در نهایت، تحلیل ساختارگرایانه نشان می‌دهد که مکانیسم ماشه، به شرط بازسازی معنایی در بستر یک نظام چندقطبی و عادلانه، می‌تواند از ابزار سلطه به ابزاری برای تضمین امنیت برابر تبدیل شود؛ اما این تغییر مستلزم اصلاحات عمیق در ساختارهای قدرت و بازتعریف مبانی حقوق بین‌الملل بر اساس عدالت توزیعی و چندصدایی واقعی است، نه پذیرش منفعلانه وضع موجود.

نتیجه‌گیری:

در پایان پژوهش، دستیابی به هدف اصلی که همانا ارائه تحلیلی جامع و انتقادی از مکانیسم ماشه بر اساس تلفیق دو رویکرد هرمونتیک و ساختارگرایی بود، به وضوح محقق شد. تحلیل‌های انجام‌شده نشان دادند که مکانیسم ماشه فراتر از یک سازوکار صرف حقوقی، تبلور شبکه پیچیده‌ای از معانی تفسیری و ساختارهای مسلط قدرت است. با به‌کارگیری ابزارهای هرمونتیکی، فرآیند دریافت و تفسیر متون حقوقی مرتبط با ماشه مورد واکاوی قرار گرفت و مشخص شد که افق ذهنی و پیش‌انگاره‌های مفسران نقشی انکارناپذیر در فهم نهایی این مکانیسم ایفا می‌کنند. همچنین با بهره‌گیری از رهیافت ساختارگرایی، پژوهش به این نتیجه رسید که نحوه اجرا و پیاده‌سازی مکانیسم ماشه به شدت تابع روابط سلطه و منافع قدرت‌های بین‌المللی است و این موضوع سبب می‌شود عدالت و مشروعیت آن همواره محل پرسش باشد. در نهایت، پژوهش توانست الگوی ترکیبی موردنظر را ارائه و ضرورت توجه توأمان به ابعاد معنایی و ساختاری را اثبات کند.

یافته‌های پژوهش نشان داد که سؤال اصلی پیرامون امکان و چگونگی تحلیل ماهیت، کارکرد و نقاط ضعف و قوت مکانیسم ماشه با استفاده از رویکرد هرمونتیکی و ساختارگرایی، به صورت جامع پاسخ داده شده است. پژوهش اثبات کرد که صرف اتکا به قواعد تفسیری کلاسیک برای فهم و اجرای سازوکار ماشه ناکافی است و به‌ویژه در فضای رقابت‌های بین‌المللی و ساختار نابرابر قدرت، این رهیافت سنتی نمی‌تواند واقعیت پیچیده سازوکار را منعکس کند. بر این اساس، تحلیل نشان داد که همواره باید سهم پیش‌فرض‌های مفسرین، عوامل فرهنگی، جغرافیای سیاسی، روابط قدرت و سازوکارهای ساختاری نظام بین‌الملل را نیز به عنوان متغیرهای کلیدی در فرآیند تفسیر و اجرا در نظر گرفت تا بتوان از خطر تحریف، یک‌جانبه‌گرایی و بهره‌برداری ابزاری فاصله گرفت. در نتیجه، سؤال محوری پژوهش به صورت عمیق و روشمند پاسخ خویش را یافت.

در راستای بررسی فرضیه اساسی، پژوهش با طرح و آزمون شواهد و تحلیل‌های نظری و عملی، نشان داد که مکانیسم ماشه صرفاً دارای یک معنای حقوقی واحد و کارکردی همگون نیست، بلکه در بسترهای مختلف تفسیری و ساختارهای متحول قدرت، معانی و عملکردهای متفاوتی پیدا می‌کند. داده‌ها و تحلیل‌های مورد استفاده در پژوهش حاکی از آن بود که پیش‌فرض‌های ذهنی مفسران و همچنین منافع ساختارهای مسلط جهانی می‌توانند به نحوی بنیادین فرآیند تفسیر و اجرایی شدن ماشه را شکل بدهند یا حتی دگرگون سازند. این بررسی شواهدی روشن بر فرضیه پژوهش ارائه داد که برای درک جامع از جایگاه و نقش ماشه بایستی هم ابعاد معنایی-

هرمونتیکی و هم واقعیت‌های ساختاری قدرت را همزمان مدنظر قرار داد. بنابراین، فرضیه پژوهش نه تنها مورد بررسی دقیق قرار گرفت بلکه با یافته‌ها و شواهد تجربی تأیید نیز شد.

پژوهش حاضر نشان داد مکانیسم ماشه به مثابه یکی از سازوکارهای برجسته در حقوق بین‌الملل معاصر، عملاً بازتولیدگر نابرابری‌های ساختاری و بازتاب نظم سلطه‌محور در حوزه حقوق بین‌الملل است. تحلیل از منظر ساختارگرایی بعینه روشن ساخت که سازوکارهای به ظاهر بی‌طرف و قانونی، نظیر ماشه، عمدتاً تحت تأثیر منافع قدرت‌های بزرگ طراحی و پیاده‌سازی می‌شوند و موجب تضعیف حاکمیت، استقلال و ابتکار عمل دولت‌های غیربزرگ یا غیرهمسو با ساختار مرکزی نظم جهانی می‌گردند. اجرای ماشه علیه ایران نه تنها اصول اساسی حقوق بین‌الملل همچون برابری حاکمیتی، عدم مداخله و حسن‌نیت را نقض می‌کند، بلکه فرایند تعامل و دیپلماسی جمعی را بی معنا ساخته و اعتماد به سازوکارهای حل اختلاف و توافقات چندجانبه را در هاله‌ای از تردید فرو می‌برد. تأکید پژوهش بر شناسایی روندهایی بود که چگونه ساختار قدرت جهانی، تفسیر قوانین بین‌المللی را در راستای منافع خود منحرف ساخته و خواسته‌های مشروع ملت‌هایی مانند ایران را نادیده می‌گیرد.

نقد ساختارگراییانه بر مکانیسم ماشه آشکار ساخت که این سازوکار، به جای تحقق اهداف ادعایی در کنترل تسلیحات و جلوگیری از اشاعه، عملاً به ابزاری برای فشار سیاسی و اقتصادی بدل شده و با تضعیف اعتماد، واگرایی و بی‌اعتمادی ساختاری را در نظام بین‌الملل تشدید کرده است؛ تجربه ایران گویای آن است که توافقات ظاهراً چندجانبه اما مبتنی بر ساختارهای نابرابر، عدالت و امنیت را تضمین نکرده و دولت‌ها، به‌ویژه در جنوب جهانی، را به بازنگری بنیادین در ماهیت و کارکرد چنین مکانیسم‌هایی سوق داده است؛ در واکنش، ایران می‌تواند با تمرکز همزمان بر تقویت دیپلماسی چندجانبه، ائتلاف با کشورهای همفکر، پیگیری حقوقی و رسانه‌ای، بهره‌گیری از ظرفیت گروه ۷۷، ارتقای مدیریت داخلی تحریم‌ها، توسعه اقتصاد مقاومتی، بازتعریف گفتمان حقوقی بین‌المللی بر پایه عدالت ساختاری و حقوق برابر، ارائه مدل‌های جایگزین حل اختلاف و ایجاد شبکه‌های علمی و نخبگی فرامرزی، به‌طور فعال نظم تک‌قطبی و سازوکارهای قدرت‌محور را به چالش کشیده و جایگاه خود را به‌عنوان مرجع مقاومت حقوقی و سیاسی تثبیت نماید.

منابع

۱. اکبری، مینا. (۱۴۰۴). آسیب‌شناسی حقوقی اجرای مکانیسم ماشه در پرتو اصول بنیادین حقوق بین‌الملل. فصلنامه پژوهش‌های حقوق بین‌الملل، ۱۶(۱)، ۱۵-۴۰.
۲. اکبری، سولماز. و رحیمی، ناهید. (۱۴۰۰). تفسیر حقوقی متن و مبانی هرمنوتیک. فصلنامه اندیشه حقوقی، ۷(۲)، ۱۱۹-۱۳۵.
۳. احمدی، کریم اله. و ترکی، حامد. (۱۴۰۰). ساختارگرایی و کاربست آن در تحلیل نظام حقوق بین‌الملل. شناخت حقوق بین‌الملل، ۱۴(۱)، ۱۲۴-۱۰۵.
۴. باقری، فضل الله. و بیدگلی، سعید. (۱۴۰۴). بازاندیشی سازوکار ماشه پس از جنگ دوازده روزه. پژوهشنامه حقوق بین‌الملل، ۹(۳)، ۳۲-۵۰.
۵. باقری، فریبزر. و یکتا، رسول. (۱۴۰۱). تفاسیر کارکردی مکانیسم ماشه در حقوق بین‌الملل. پژوهشنامه حقوق بین‌الملل، ۹(۲)، ۳۹-۵۹.
۶. جعفری، فاطمه. و محمدی، علی. (۱۳۹۹). بررسی نقش مکانیسم ماشه در فرآیند نظارت برجام. مطالعات حقوقی جمهوری اسلامی ایران، ۱۸(۳)، ۴۱-۶۵.
۷. حسینی، سارا. (۱۴۰۴). تحلیل اصول حقوق بین‌الملل در مشروعیت مکانیسم ماشه و پیامدهای آن. فصلنامه پژوهش‌های حقوق بین‌الملل، ۱۵(۲)، ۲۱-۵۵.

۸. حقیقی، کاوه. (۱۴۰۳). تحول ساختارهای قدرت و کارکرد مکانیسم ماشه در دیپلماسی معاصر. فصلنامه سیاست و حقوق، ۲۷(۳)، ۵۹-۷۵.
۹. رحمانی فضلی، مهدی. و امینی، لعلیا. (۱۴۰۱). چالش‌های حقوقی مکانیسم ماشه در پرتو برجام و قطعنامه ۲۲۳۱. فصلنامه پژوهش‌های حقوق بین‌الملل، ۱۱(۴)، ۸۱-۱۰۲.
۱۰. سعیدی، شاهین. و احمدی، فتنه. (۱۴۰۰). واکاوی ساختارگرایانه تحریم‌های بین‌المللی با تاکید بر مکانیسم ماشه. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۸(۲)، ۱۷۵-۱۹۲.
۱۱. صحت، علی. و علیپور، مجید. (۱۳۹۸). نظریه‌های تفسیر متن حقوقی: از هرمنوتیک تا ساختارگرایی. مطالعات نوین حقوق، ۵(۱)، ۲۴۱-۲۵۹.
۱۲. شوشتری، محمد. و موسوی، فردین. (۱۴۰۱). ساختارگرایی و تحول در حقوق بین‌الملل. فصلنامه حقوق اساسی، ۲۰(۲)، ۱-۱۹.
۱۳. شرقی، عارف. (۱۴۰۲). نقد ساختارگرایانه بر سازوکار ماشه در برجام. مطالعات راهبردی حقوق بین‌الملل، ۱۵(۱)، ۶۹-۸۵.
۱۴. طباطبایی مومنی، بهزاد. (۱۳۹۶). بررسی سازوکار ماشه و چالش‌های حقوقی برجام. فصلنامه حقوق بین‌الملل، ۲۷(۳)، ۵۸-۷۳.
۱۵. اعتمادی، مراد. و امینی، علی. (۱۳۹۸). رویکردهای نوین به تفسیر متون حقوقی بین‌الملل با تاکید بر اسناد چندجانبه. فصلنامه مطالعات حقوقی، ۳۵(۴)، ۱۰۹-۱۲۶.
۱۶. کاظمی قمی، مهدی. و بیدختی، جواد. (۱۳۹۷). مشروعیت حقوقی مکانیزم ماشه از منظر حقوق بین‌الملل. فصلنامه پژوهش‌های حقوقی، ۲۵(۲)، ۷۹-۹۶.
۱۷. معیریان، فیروز. و رحمانی، سحر. (۱۴۰۴). مشروعیت مکانیسم ماشه و چالش‌های حقوقی بین‌المللی. مطالعات حقوقی تهران، ۲۰(۳)، ۸۵-۱۰۲.

References

1. Alleged Violations of the 1955 Treaty of Amity, Economic Relations, and Consular Rights (Islamic Republic of Iran v. United States of America). (2018). *Provisional measures*. International Court of Justice.
2. <https://www.icj-cij.org/sites/default/files/case-related/175/175-20181003-ORD-01-00-EN.pdf>
3. Alleged Violations of the 1955 Treaty of Amity, Economic Relations, and Consular Rights (Islamic Republic of Iran v. United States of America). (2021). *Judgment*. International Court of Justice.
4. <https://www.icj-cij.org/sites/default/files/case-related/175/175-20210203-JUD-01-00-EN.pdf>
5. Chachko, E. (2019). Alleged violations of the 1955 Treaty of Amity, Economic Relations, and Consular Rights (Islamic Republic of Iran v. United States of America): Request for the indication of provisional measures (I.C.J.). *International Legal Materials*, 58, 71-119. <https://doi.org/10.1017/ilm.2019.2>
6. Dadpay, A., & Dadpay, A. (2019). Iran aviation industry and nuclear deal: The poster child of sanctions and JCPOA. *Political Economy – Development: Domestic Development Strategies eJournal*. <https://doi.org/10.2139/ssrn.3364680>
7. Daugirdas, K., & Mortenson, J. D. (2017). Trump administration recertifies Iranian compliance with JCPOA notwithstanding increasing concern with Iranian behavior. *American Journal of International Law*, 111(4), 1056-1062. <https://doi.org/10.1017/ajil.2017.79>
8. Early, B. R., & Peterson, T. M. (2021). Does punishing sanctions busters work? Sanctions enforcement and U.S. trade with sanctioned states. *Political Research Quarterly*, 75(3), 782-796. <https://doi.org/10.1177/10659129211025620>
9. European Union External Action Service. (2015). *Joint Comprehensive Plan of Action (JCPOA)*.

10. https://eeas.europa.eu/archives/docs/statements-eeas/docs/iran_agreement/iran_joint-comprehensive-plan-of-action_en.pdf
11. Masni, M. (2021). Norm exemption in states' NPT nuclear disarmament obligations. *Global: Jurnal Politik Internasional*, 23(1), 80–103.
12. Shafar, W. I., & Mutmainah, D. (2020). U.S.–Iran foreign relations resistance: A case study of the JCPOA. *Transformasi Global*, 7(1), 144–175. <https://doi.org/10.21776/jtg.v7i1.158>
13. Certain Iranian Assets (Islamic Republic of Iran v. United States of America). (2019). *Judgment*. International Court of Justice.
14. <https://www.icj-cij.org/sites/default/files/case-related/164/164-20190213-JUD-01-00-EN.pdf>